

منزلت عقل در هندسه معرفت دینی نوشته آیت الله العظمی جوادی آملی

حجت الاسلام والمسلمین محمد غلامی

این کتاب، از جمله آثار منتشره شده استاد فرزانه، حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی است. این اثر، درصدد تبیین این نکته اساسی است که همان گونه که نبوت و وحی از حقایق الهی و اراده و مشیت حضرت حق، کاشفیت دارد، عقل برهانی نیز کاشف علم و مشیت ربوبی است و همان طور که نقل از خلقت و عالم تکوین گفتگو می کند، عقل هم از حوزه تدبیر و حقایق الهی پرده برمی دارد و این هر دو، پیام آوران معصومی هستند که اندیشمندان در هر حوزه علمی، با هر شیوه دانش، از محصول و داده های آن دو بهره جسته، به حوزه ربوبی تقرّب علمی می جویند. این دو حجت الهی نه تنها معارض یکدیگر نیستند، بلکه با کمال هماهنگی و تأثیر و تأثر متقابل، از امتیازات یکدیگر سود می برند.

این نظریه، افزون بر اصرار بر هماهنگی عقل و نقل، به این امر نیز توجه می دهد که هرگز دو عنوان عقل و دین، در مقابل یکدیگر نیستند؛ بلکه دین، امر جامعی است که عقل و نقل، تحت پوشش آن و رابط میان دین و جامعه انسانی اند. از جمله آثار و پیامدهای ارزشمند این نظریه، همانا فراهم ساختن زمینه اسلامی شدن دانشگاه هاست که به يك آرمان و آرزو مبدل شده است؛ زیرا مراکز علمی، اعم از حوزه و دانشگاه، تنها زمانی اسلامی هستند که از علوم و دانش اسلامی برخوردار باشند و دانش اسلامی، چه از راه عقل برهانی یا نقل معتبر، حاصل می آید.

این کتاب در دو بخش کلی تألیف گردیده است. بخش نخست، بحث پیرامون منزلت عقل را به خود اختصاص داده است و دارای چهار فصل می باشد. عناوین این فصل چهارگانه عبارت اند از: تحلیل مفاهیم پایه، شأن عقل در قلمرو دین، نسبت عقل و نقل در قرآن، تعارض عقل و نقل. در این بخش، به تبیین مباحث مقدماتی و تصویری و پروراندن نقطه نظر محوری این کتاب؛ یعنی قرار گرفتن برهان عقلی در درون هندسه معرفت دینی، پرداخته شده است. مباحث این بخش، عهده دار زدودن توهمی نابجاست که عقل را در برابر دین می داند و با تفکیک معرفت عقلی از معرفت دینی، آن را محصور در خدمت تأمین معرفت و علم بشری پنداشته و نقل را در خدمت تأمین معرفت دین می شمرد. این تصور ناصواب، هم منشأ نزاع های فکری طولانی و پردامنه ای؛ نظیر تعارض علم و دین است و هم بر دامنه سوءفهم های فراوانی در زمینه نسبت علوم عقلی و نقلی و منزلت دانش های عقلی؛ نظیر فلسفه در نزد دینداران می افزاید.

بخش دوم کتاب با عنوان آثار و نتایج هماهنگی و همتایی عقل و نقل، عنوان بندی گردیده است. در مباحث این بخش آشکار می شود که قرار گرفتن عقل در جایگاه واقعی خویش و هم سطح دیدن عقل با نقل و خضوع هر دو در ساحت وحی موجب می گردد مرزبندی توهمی میان عقل و دین رخت بربندد و عقل در درون دین شناسی و هندسه معرفت دینی نگریسته شود و به همراه نقل، دو منبع معرفت شناختی دین محسوب گردند.

این مبنای بنیادین، ثمرات و نتایج ارزنده ای به همراه دارد که فصول بخش حاضر، عهده دار تبیین برخی از آنهاست. بر این اساس، میان علم و دین هیچ تعارضی وجود ندارد و اگر تعارضی هم مشاهده می شود، میان علم عقلی اعم از تجربی و تجریدی و پاره ای از ادله نقلی است که در موارد فراوانی، تعارض آن بدئی و

غیرمستقر است و راه حل عرفی و عقلانی دارد. همچنین مقوله اسلامی شدن دانشگاه‌ها و اسلامی کردن علوم، معنای معقول و موجهی می‌یابد و از بند تصورات و برداشت‌های سطحی ظاهربینانه می‌رهد. مکتب تفکیک که بر جداانگاری حوزه نقل از عقل و فلسفه از دین و... پای می‌فشارد، در تقابل جدی با نظریه مورد بحث است.

این بخش نیز در چهار فصل تنظیم شده است. تعارض علم و دین، اسلامی کردن دانشگاه‌ها، تأثیر همگانی عقل و نقل در قلمرو علوم اسلامی و مسئله تفکیک، عناوین فصل‌های این بخش می‌باشد. نویسنده در فصل سوم این بخش، تأثیر مثبت این مبنا را در برخی شاخه‌های علوم اسلامی؛ یعنی علم کلام، اصول فقه و فقه، مورد بررسی قرار می‌دهد. او در ابتدا به تعریف و تبیین علم اصول پرداخته و می‌نگارد: «علم اصول فقه که علمی است عهده‌دار بحث در منبع معرفتی احکام فقهی، اولاً از آنچه منبع فقه است و برای استنباط احکام شریعت، حجیت و اعتبار دارد، بحث می‌کند و نشان می‌دهد که چه امور و منابعی، حجت شرعی و کدام یک نامعتبرند و ثانیاً اصول و قواعدی را که در طریق استنباط حکم شرعی، مددکار فقیه است، در اختیار او قرار می‌دهد.»

در ادامه، آیت‌الله جوادی آملی به چگونگی تولد و پیدایش این علم می‌پردازد: «این علم یعنی اصول فقه، همانند قواعد فقهی از درون فقه، متولد شده است؛ یعنی فقه‌های صدر اول، ضمن مباحث فقهی خویش هر کجا نیازمند به بحث و تنقیح اصل یا قاعده و مبانی بودند، همان‌جا طی بحث فقهی خویش به بحث و استدلال راجع به آن اصل و قاعده نیز می‌پرداختند. این قسم مباحث مقدماتی به تدریج از متن مباحث فقهی جدا شد و در جای مستقل دیگری مورد بحث قرار گرفت که علم اصول فقه کنونی را رقم زد.»

نویسنده بعد از تعریف و بیان کیفیت تولد علم اصول، به اشکالاتی در مورد نحوه تبویب کتب اصولی پرداخته و مطالب قابل تأملی را ارائه می‌نماید. او در ابتدا این اشکال را طرح می‌کند که فقها و اصولیین در طول تاریخ، بسیار تلاش کرده‌اند تا آموزه‌های علم اصول را که در فقه به صورت پراکنده، به دست فقها تالیف شده است، بر اساس نظامی قاعده‌مند و منطقی تبویب نمایند؛ اما متأسفانه گاه دیده می‌شود که این تبویب، فاقد نظم منطقی بوده و نیازمند اصلاح می‌باشد؛ به عنوان مثال اصولیین شیعی، اجماع را به طریق خاصی تبیین نموده و آن را تنها از باب کشف قول معصوم (ع) حجت می‌دانند. با این حال، در بحث از منابع فقه و حجج شرعی، اجماع را در کنار قرآن، سنت و عقل، جزء منابع فقهی معرفی می‌کنند.

حال اگر در بحث منابع معرفت‌شناختی دین، از مجاری اصلی آن وارد شویم و عقل را در کنار نقل، منبع معرفت دین به شمار آوریم، نظم منطقی اقتضاء می‌کند که بگوییم دین (حکم خدا درباره عقاید، اخلاق و احکام) را باید یا با عقل شناخت یا با نقل؛ نقل یا قرآن است یا سنت؛ سنت یا با خبر کشف می‌شود یا با شهرت و یا با اجماع؛ و دیگر نمی‌توان اجماع را در کنار عقل و نقل، منبع معرفتی دین شمرد. طبق این نظم منطقی، هرگز اجماع در ردیف کتاب، سنت و عقل، منبع معرفتی دین شناخته نمی‌شود، بلکه در کنار شهرت و خبر، یکی از اسباب کشف سنت (دلیل نقلی) قلمداد می‌گردد. بر این اساس، ضرورت اقتضاء می‌کند که این نقص برطرف گردد؛ هرچند کسی عقل را معزول بداند و از منابع معرفتی دین به حساب نیاورد؛ زیرا اجماع باید در ردیف خبر قرار گیرد نه سنت؛ چنان‌که کیفیت بحث اصولی، همین‌طور است.

از نقایص و نابسامانی‌های دیگر در علم اصول که نگارنده به آن می‌پردازد، موضوع قرار دادن دین در علم اصول است که معمولاً در کتب اصولی، این‌گونه به آن پرداخته نشده، بلکه حالات روانی مکلف؛ مانند قطع و ظن، موضوع قرار داده شده است. وی این اشکال را وارد می‌داند که اصولیین به جای آن‌که منبع معرفت‌شناختی دین را موضوع علم اصول فقه قرار دهند و از عقل و نقل و مباحث مربوط به این دو بحث کنند، حالت روانی مکلف؛ یعنی قطع و ظن را محور قرار می‌دهند و به جای بحث از عقل، از قطع و یقین،

سخن می‌رانند که گاه مستند به عقل و برخاسته از کاربست آن نیست.

بر این پایه، فنّ اصول فقه اگر به جایی پرداختن به حالات مکلف از قطع و ظن، بر اساس منبع معرفتی دین یعنی عقل و نقل بحث کند، می‌تواند به حجّیت قیاس منطقی و عدم حجّیت تمثیل (قیاس فقهی) بپردازد؛ زیرا این موارد، شعبه‌ها و گونه‌های استدلال عقلی هستند. در این صورت، بحث، سامان منطقی خود را می‌یابد و اجماع در جایی خود و نه در عرض عقل و نقل، مورد بحث قرار می‌گیرد. همچنین شرایط و آشکال حجّیت عقل و نقل، از دیگر مباحثی است که پس از این، جایگاه خود را در دانش اصول باز می‌یابد. بر این اساس، جریان قطع قطّاع و ظن ظنّان نیز مانند شک شکاک به فقه ارجاع داده می‌شود.

جدول و نمودار

نقد ساختار علم اصول

نقد	مثال
1	اجماع، منبع مستقل استنباط احکام دین نیست و به کشف سنت و دلیل نقلی می‌پردازد.
2	علم اصول به جای تبویب بر اساس عقل و نقل و مسائل مربوط به آن، از قطع و ظن و حالات روانی مکلف تأثیر پذیرفته است.



